



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

ذیل باب من علم باب ضلال نکاتی عرض کردیم از این حدیث می‌شود استفاده کرد که تعلیم ضلال اگر به قصد اضلال باشد یعنی با علم به ترتب ضلال باشد و واقعاً ضلال بر او مترتب بشود امر محرم می‌شود و مشمول توبیخات و عذاب‌هایی است که در روایات آمده است.

جهت ششم: مقصود از ضلال چیست؟

جهت ششم این است که مقصود از ضلال چیست؟ به عبارت دیگر ضلال و گمراهی اقسامی دارد؛ گاهی ضلال اعتقادی و بنیادی است گاهی اخلاقی و عملی است که ضلال اخلاقی جنبه‌های رفتاری و فقه و اخلاق است. مقصود از ضلال در روایات «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَأ يَنْقُصُ أَوْلَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ» هر دو است یا فقط ضلال عقایدی است. با ملاحظه آیه شریفه «مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًّا» (لقمان/۶) ممکن است تصور شود مضمون آیه خصوصاً با شأن نزول یک ضلال بنیادی و اعتقادی است اینکه مردم از پیامبر روی‌گردان شوند و آیات خدا را انکار بکنند اگر چنین ظهوری در آیه باشد معلوم نیست در روایات انصرافی باشد و اطلاق دارد به خصوص که می‌گوید «أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ» یا روایاتی که آمده «سَنَ سَنَةً سَيِّئَةً» آن وقت «أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ» به او هم عاید می‌شود. کمی ظهور به سمت چیزهایی که عملی باشد تقویت می‌کند و لاقفل وجهی برای انصراف وجود ندارد.

اگر ضلال اعتقادی نیست ولی کسی برخلاف احکام خدا با توجیهاتی بگوید که جمع بین الاختین مانعی ندارد یک ضلال عملی و در ارتباط با احکام است مثلاً سنت ازدواج جمع بین اختین یا برخلاف احکام الهی چیزی را پایه‌ریزی کند، «وَزْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ» طبعاً چنین امری وجود دارد و مشمول این روایات می‌شود؛ بنابراین اگر ما در آیه شریفه ادعای انصراف یا ظهوری داشته باشیم که محل کلام است در روایات ادعای انصراف وجهی ندارد به خصوص با توجه به اینکه «من عمل به» داریم و همین اطلاق را تقویت می‌کند.

بنابراین اگر کسی چیزی که عقیده شخصی را خراب بکند یا حرامی را به او آموزش بدهد یا سنت حرامی را پایه‌ریزی کند که اشخاص هم در آن معصیت قرار بگیرند، مشمول این روایات هست.



سؤال:؟

جواب: ضلال غیر از بدعت است اگر بدعت باشد حتی احکام استحبابی هم باشد همین است اگر بگوید یک حکم مستحبی از دین نیست یا برخلاف حکم مستحبی پایه کار مکروهی یا ترک مستحبی را بریزد ضلال نیست. اگر یک چیز مکروهی را به کسانی تعلیم بدهد یا به نحوی تربیت کند که کسی در مسیر عمل به مستحبی قرار نگیرد، ضلال نیست ولی اگر حالت بدعت پیدا بکند و بگوید این مستحب نیست چون بدعت هم نوعی ضلال است آن وقت مصداق می تواند ضلال بشود. ضلال یعنی اینکه راه را گم بکند و از مسیری که شرع مقرر کرده بیرون برود چه در اعتقادات چه در احکام منتها با توجه به این اطلاق دارد.

با توجه به اینکه می گوییم گناه هست اگر در مستحب و مکروه باشد مشمول این روایات نیست آن قرینه دارد چون بحث عذاب است مگر اینکه بدعتی باشد یعنی حکم را عوض بکند و در اذهان جا بیندازد که حکم خدا این نیست. چون بدعت است بدعت مستحب و مکروه ندارد تغییر حکم الهی حرام است و از محرّمات کبیره است لذا مشمول این روایات می شود؛ بنابراین روایات هم ضلال عقایدی و هم ضلال اخلاقی و عملی را در برمی گیرد؛ اما ترک مستحب یا ابتلای به مکروه را آموزش بدهد، مشمول این روایات نیست به خاطر اینکه می گوید «وَزُرْ مَنْ عَمِلَ بِهِ» و نوعی وعده عذاب دارد الا اینکه حالت بدعت گذاری در دین باشد ولو در مستحب و مکروه. چون بدعت در دین حرام و ضلال و معصیت می شود آن وقت مشمول این روایت می شود.

جمع بندی

ضلال و اضلالی که می گوییم چه اعتقادی و چه عملی، اطلاق دارد و اما به خاطر انصرافی که دارد به احتمال خیلی زیاد مستحبات و مکروهات را نمی گیرد الا اینکه حالت بدعت داشته باشد. ضلال هم اندیشه های باطل ضد دینی هم عمل ها هم مهارت ها و هم اوصاف را می گیرد.

در نتیجه روایات تعلیم آموزش ضلال را به قصد گمراهی و با فرض اینکه واقعاً گمراهی بر آن مترتب بشود تحریم کرده و ظهور این تحریم، تحریم نفسی است که حرام است و عقاب دارد و نمی شود بر طریقی و غیره حمل کرد.



نکته: تعلیم ضلال

پس تحریم تعلیم ضلال، نفسی است پس تعلیم ضلال با دو قیدی که بر آن مترتب می‌شود مقدمه اضلال نیست، بلکه خود اضلال است.

اگر حالت مقدمی داشت ممکن بود بگوییم تحریم غیر است و عملی که انجام می‌دهد بر آن ضلال مترتب است چون ضلال یا اضلال مثل معقولات ثانیه امر انتزاعی است؛

اضلال یک فعلی در کنار افعال دیگر ما نیست که نظیر معقولات اولی مابه‌إزاء مشخصی داشته باشد بلکه اضلال یک وصف و کیفیتی است که عارض بر افعالی می‌شود؛

گمراه‌سازی دیگران یا از طریق حرف زدن یا آموزش دادن است یا تمرین می‌دهد انواع افعال می‌تواند این وصف را پیدا بکند؛

بنابراین اضلال که یک امر محرمی است و آیات و روایات بر آن دلالت می‌کند یک فعلی در عرض افعال دیگر نیست وصفی است که بر افعال دیگر معارض می‌شود. اضلال یک نوع مفهوم انتزاعی است، وصفی است که عارض بر افعال - که جزء معقولات اولی - می‌شود و حرمت اضلال هم روشن است.

اینکه می‌گوید «من علم باب ضلال»، در واقع می‌خواهد بگوید اضلال این ویژگی را دارد علم مصداقی از اضلال است منتها تأکید بر این مصداق شده است.

نکته: اضلال یک مفهوم انتزاعی

نکته اصلی و مهم این است که اضلال یک مفهوم انتزاعی است که بر افعال مختلف منطبق می‌شود، تمرین بدهد، ممارست بدهد، یکی از افعالی که می‌تواند مصداق آن بشود تعلیم ضلال است در صورتی که به قصد اضلال باشد چون اضلال امر قصدی است. تعلیم ضلال از مصادیق اضلال است نه از مقدمات اضلال و بین این دو خیلی فرق است.

تعلیم ضلالی که ضلال هم بر آن مترتب می‌شود چون قید را در آن اخذ کردیم مقدمه نیست بلکه مصداق اضلال است و لذا بحث تعلیم از مقدمیت اضلال بیرون می‌رود و مصداق اضلال می‌شود. در این صورت اضلال حرام نفسی است تعلیم هم یکی از مصادیق آن است روایاتی هم که تعلیم ضلال را آورده است جزئی از یک منظومه کلی تر است.



همه آیات و روایاتی که بر حرمت اضلال تأکید می‌کند خود اضلال محرم و از کبایر است. محور آیات اضلال است منتها تأکید بر یکی از مصادیق نشانه تشدید و اهمیت آن مصداق است مثل خیلی از موارد دیگر که یک عنوان حرام کلی وجود دارد مثلاً ایذاء غیر حتی غیرمسلمان بدون جهت حرام است علاوه بر آن ایذاء مؤمن یا مسلم در روایاتی مورد تأکید به خصوص مورد تصریح قرار گرفته است. ایذاء مؤمن در حقیقت حرمت کلی ایذاء که ایذاء‌الغیر باشد را دارد و چون طرف مؤمن است مؤکد شده است و اینجا اضلال حرام است.

نکته: تدریس به قصد گمراهی، از مصادیق اضلال

یکی از مصادیق اضلال این است که درس بگویند به قصد اینکه کسی را گمراه بکند و او از قبل این گمراه بشود، طبق قاعده کلی آن هم حرام است منتها به خاطر اهمیتی که تعلیم دارد در میان انواع مصادیق اضلال روی تعلیم تأکید شده است. وقتی بین واجبات یا محرمات دو عنوان عام و خاص داشته باشیم معمولاً این طور است حالت‌های دیگر هم دارد. اینجا چون مثبتین هستند حمل مطلق بر مقید ندارد بلکه کلی حرام است. عنوان خاص علاوه بر اینکه در ذیل کلی است دلیل آمده و آن را تعیین کرده است که نشان‌دهنده شدت حرمت یا شدت وجوب آن است. اینجا هم همین طور است.

شاید در تنظیم بحث مناسب بود که اول بگوییم تعلیم با اضلال چه نسبتی دارد؟ بعد بگوییم این مقدمه نیست بلکه مصداق است وقتی مصداق شد، حرمت اضلال به‌طور کلی دلیل دارد و این هم دلیل دارد و در نتیجه جای توهم غیریت ندارد کاملاً یک تحریم نفسی است و عقاب دارد. در سوره انعام دارد «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (هود/۱۸) لیض در چند جای قرآن هست که نشان می‌دهد خود اضلال حرام است؛ البته گاهی اضلال همراه یک حرام دیگری می‌شود که مؤکد می‌شود.

-مشکل این بحث‌ها این است که خیلی کتاب و منبع ندارد که کسی خود را آماده کند. گرچه روایات و این‌ها گفته شده می‌توانید مطالعات بیشتری انجام بدهید ولی مثل سایر بحث‌ها نیست -



نکته: تسری تعلیم به غیر تعلیم

نکته هشتم این است که هل یمکن إسرائ الحکم من التعلیم الی غیره؟ می‌شود این حکم را از تعلیم به غیر از تعلیم تسری بدهیم از قبیل نوشتن کتاب تألیف، نشر و توزیع یک کتاب و اندیشه‌ای یا تبلیغ و ترویج آن با شیوه‌های قدیم یا جدید که تعلیم به معنای خاص نیست یا فعالیت‌هایی که جنبه تربیتی دارد یعنی می‌داند ولی او آن را تمرین و ممارست می‌دهد؟

مثلاً گاهی طرف غنا بلد نیست و به او غنا می‌آموزد ولی گاهی بلد است منتها کاری می‌کند که تمایل او را تقویت بکند در واقع تثبیت یک صفت یا روحیه یا اخلاق یا رفتاری بکند نه اینکه از اول شروع کند به اینکه او را آگاه بکند. نشر بدهد، توزیع بکند، بنویسد، یادآوری روش‌های تربیتی آن شکلی که در واقع یادآوری بکند میل او را به سمت آن می‌کشاند و تقویت می‌کند و انواع شیوه‌هایی که در تعلیم و تربیت آمده است. آیا روایت این را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟

اینجا دو جواب داریم:

اولاً: همه این فعالیت‌ها اگر با قصد اضلال و ترتب ضلال باشد مصداق اضلال است و کار به ادله نداریم. چون اطلاعات و ادله فراوانی داریم که اضلال دیگران از محرمات و کبائر است و همه مشمول قانون کلی است.

تعلیم هم به‌عنوان مصداقی از اضلال است و الا قاعده کلی‌تری داریم که اضلال حرام است آن وقت هر نوع فعالیت تعلیمی یا تربیتی که در جهت تثبیت ضلال باشد مقدمه نیست بلکه مصداق اضلال است؛ و لذا با توجه به نکته‌ای که گفتیم همه فعالیت‌هایی که نام بردیم و نام نبردیم وقتی که ضلال بر آن مترتب بشود آن‌هم به قصدش باشد، چون اضلال قصدی است و ضلال هم باید مترتب شود.

اگر دو شرط قصد و ترتب باشد قصد هم علم به آن امر باشد و واقعاً بر آن مترتب بشود از باب عنوان کلی حرام است و نیازی به‌عنوان خاص هم نداریم.

ثانیاً: حتی اگر کسی خدشه‌ای بر آن بکند و بگوید دلیلی بر مطلق اضلال نداریم قطعاً این تعلیم که فرض بگیریم دلیل مطلق ندارد، می‌شود الغاء خصوصیت کرد و نسبت به بعضی از اقسام اولویت می‌شود به خصوص نسبت به روش‌های تربیتی، روش‌هایی که میل به ضلال را تقویت می‌کند و آن را مأنوس به یک عمل گمراهی می‌کند که آن‌ها را در برمی‌گیرد. بچه را در محیطی قرار می‌دهد که انحرافات جنسی خیلی طبیعی می‌شود که مصداق اضلال



است و خود اقدام او اضلال است؛ بنابراین بقیه مصادیق تعلیمی یا یادآوری یا تربیتی که در مسیر ضلال باشد و با آگاهی باشد و ضلال بر آن مترتب بشود هم به عنوان کلی هم با الغاء خصوصیت و اولویت که در خود این ادله است حرام است.

سؤال:؟

جواب آنجا عام بالاتری نداشتیم الغاء خصوصیت هم مورد به مورد دارد باید ببینیم در ارتکازاتمان راه می دهد که الغاء خصوصیت بکنیم یا نه؟ یعنی باید اطمینان باشد که این به عنوان یک مصداق گفته می شود. اینجا بعضی از قسم های آن اولویت دارد.

نکته: صور مترتب بر تعلیم

نکته نهم این است که وقتی که کسی اقدام به تألیف یا آموزشی می کند گاهی عالم است یا مطمئن است که ضلالی بر این مترتب می شود در این دو مورد حکم معلوم است که اگر بداند ولو بالواسطه ضلالی بر این مترتب می شود، حرام است. اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که ولو با واسطه مترتب نمی شود چون نوشته همراه با نقد است سه صورت وجود دارد؛

۱- نسبت به تأثیر تعلیم در ضلال گاهی علم و اطمینان به ترتب ضلال است ولو با واسطه که می گفتیم حرام می شود.

۲- علم یا اطمینان به عدم ترتب ضلال است برای اینکه با نقد یا با هر جهت دیگر آموزش می دهد که باب واسعی دارد و از این ها خارج است.

۳- گاهی حالت احتمالی دارد احتمال ترتب ضلال یا عدم ترتب ضلال، احتمال می دهد کسانی گمراه بشوند و یا چنین چیزی بر او مترتب نشود.

احتمال مجرد از علم اجمالی است گاهی علم اجمالی کلی وجود دارد که الان که او نوشت یا گفت در طول چند قرن بالاخره کسی آن را نمی داند که همان علم اول می شود چون لازم نیست علم اطمینان تقسیم بشود اجمالی هم کافی است. منظور از احتمال این است که واقعاً نمی داند، شاید چیزی مترتب نشود مقرون به یک علم اجمالی کلی نیست، احتمال صرف مجرد است که در اینجا ظاهراً حرمت نیست و شاید اصل عدم ترتب باشد بهر حال مشمول



این بحث نیست. در هر یک از نوشتن یا گفتن یا تدریس یا تعلیم اگر احتمال محضی بدهد منجز نیست و مصداق توبیخات نمی‌شود.

نتیجه توبه اضلال کننده

به مناسبت این موضوع حدیثی را بخوانم که در باب توبه است. در جلد یازده، ابواب جهاد نفس، باب هفتادونه است؛ که به نحوی مؤکد نکته‌ای که در این روایت هم آمده است.

بحث این است اگر کسی اضلال کرد توبه او چگونه است؟ باید همه کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند برگردند.

خیلی چیز سختی است باید حواس جمع باشد.

این حدیث سندهای متعدد و معتبری دارد. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ أَبِي بصيرٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «كَانَ رَجُلٌ فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ طَلَبَ الدُّنْيَا مِنْ حَلَالٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا وَ طَلَبَهَا مِنْ حَرَامٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَاتَاهُ الشَّيْطَانُ فَقَالَ لَهُ أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ تَكْثُرُ بِهِ دُنْيَاكَ وَ تُكْثِرُ بِهِ تَبَعَكَ فَقَالَ بَلَى» هر راهی می‌زد زندگی او خوب نمی‌شد. شیطان گفت راهی به تو نشان می‌دهم که دنیایت خوب بشود و پیروان زیادی پیدا کنی، دم‌ودستگاهی پیدا کنی. «قَالَ تَبْتَدِعُ دِينًا وَ تَدْعُو النَّاسَ إِلَيْهِ فَفَعَلَ فَاسْتَجَابَ لَهُ النَّاسُ وَ أَطَاعُوهُ فَأَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا» با بدعتی که گذاشت خیلی دم و دستگاه پیدا کرد. «ثُمَّ إِنَّهُ فَكَّرَ فَقَالَ مَا صَنَعْتُ ابْتَدَعْتُ دِينًا وَ دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَيْهِ مَا أَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ إِلَّا أَنْ آتِيَ مِنْ دَعْوَتِهِ إِلَيْهِ فَأَرَدَهُ عَنْهُ» توبه من این است که این‌ها را برگردانم. «فَجَعَلَ يَأْتِي أَصْحَابَهُ الَّذِينَ أَجَابُوهُ فَيَقُولُ إِنَّ الَّذِي دَعَوْتُكُمْ إِلَيْهِ بَاطِلٌ وَ إِنَّمَا ابْتَدَعْتُهُ فَجَعَلُوا يَقُولُونَ» این‌ها همه حرف‌های بی‌خودی بود که من زدم پیروانش می‌گویند «كَذَبْتَ هُوَ الْحَقُّ» بی‌خود می‌گوید همان حرف درست است. «وَ لَكِنَّكَ شَكَّكَتَ فِي دِينِكَ فَارْجَعْتَ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَمَدَ إِلَى سُلْسَلَةٍ فَوَدَّ لَهَا وَ تَدَأَّ ثُمَّ جَعَلَهَا فِي عُنُقِهِ وَ قَالَ لَا أَحُلُّهَا حَتَّى يَتُوبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ» چیزی درست کرد و به گردن خود انداخت و گفت این را باز نمی‌کنم تا خدا توبه من را بپذیرد. تا اینکه پیامبر خدا وحی کرد که به او بگو «وَ عِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ مَا اسْتَجَبْتُ لَكَ حَتَّى تَرُدَّ مِنْ مَاتَ عَلَيَّ مَا دَعَوْتَهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ.»



خیلی کم داریم که خدا به عزت خود قسم می‌خورد اگر بندبند تو از هم پاره بشود و جدا بشود من اجابت نمی‌کنم تا آن‌ها را برگردانی. این روایت سندهای متعدد و معتبر دارد. در واقع توبه قبول نمی‌شود مگر اینکه همه را برگرداند. روایت دوم که سند معتبری دارد از امام رضا است که پیغمبر (ص) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَنْ أَحْدَثَ دِينًا أَوْ اغْتَصَبَ أُجِيرًا أَوْ رَجُلًا [بَاعَ حُرًّا]»^۲ می‌فرماید توبه قبول نمی‌شود ولی مقید این است که اگر همه کسانی که گمراه شدند برگردند، توبه او قبول می‌شود. این هم مؤکد چیزی است که من علم باب ضلال در همه آن‌ها سهیم می‌شود و وقتی می‌تواند خود را از این وزر آزاد کند که همه از این اندیشه برگردند. این روایت جنبه اخلاقی هم داشت.

ادله روایی بحث تعلیم ضلال

در بحث تعلیم ضلال چند دلیل ذکر کردیم یک دلیل هم بحث روایت تحف‌العقول است که اموری که ممحض در حرام است هر نوع تعامل با آن تعلمها و تعلیمها حرام می‌شود روایت تحف‌العقول هم دلالت می‌کند بر اینکه اگر چیزهایی حرام شد تعلم و تعلیم آن حرام است و کتب ضلال و اندیشه باطل یا افعال و مهارت‌های حرام مشمول آن روایت می‌شود. منتها روایت تحف‌العقول سندی ندارد و لذا آن روایت به‌عنوان یک دلیل قبول نمی‌شود. آیات و روایات و اعانه بر اثم هم بحث کردیم که یک دلیل این است که تعلیم این‌ها اعانه بر اثم است که اقوال را ذکر کردیم و عناوین خاصه‌ای نداریم. و صلی‌الله‌علی‌محمد و آله‌الاطهار

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص: ۱۰۸.